

داستان‌های تکان‌دهنده‌ی حقیقی از سخت‌ترین هواداران فوتبال دنیا



نشر چشمه

دیوانه‌های فوتبال

دومینیک آتون همراه با دنی دایر

ترجمه‌ی وحید نمازی

سرشناسه: اتون، دامینیک

Uton, Dominic

عنوان و نام پدیدآور: دیوانه‌های فوتبال: داستان‌های تکان‌دهنده‌ی حقیقی
از سرسخت‌ترین هواداران فوتبال دنیا / دومینیک اتون همراه با دنی دایر؛
ترجمه‌ی وحید نمازی

نشر: تهران، نشر چشمه، ۱۳۹۵

مشخصات ظاهری: ۳۰۶ ص.

شابک: 3-392-229-600-978

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

The real football factories: shocking true stories
from the world's hardest football fans

شناسه‌ی افزوده: دایر، دنی، ۱۹۷۷ م.

شناسه‌ی افزوده: Dyer, Danny

شناسه‌ی افزوده: نمازی، وحید، ۱۳۵۳، مترجم

موضوع: فوتبال -- اوباشگری

موضوع: فوتبال -- طرفداران

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ / الف ۸۸۲ / ۹ / GV۳۴۹

رده‌بندی دیویی: ۳۰۲ / ۳۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۶۲۸۰۲۲



cheshmehpublication



telegram.me/cheshmehpublication

www.cheshmeh.ir

رده‌بندی نشر چشمه: علوم انسانی

دیوانه‌های فوتبال
داستان‌های تکان‌دهنده‌ی حقیقی از سرسخت‌ترین هواداران فوتبال دنیا
دومینیک آتون همراه با دنی دایر
ترجمه‌ی وحید نمازی
ویراستار: مجتبا پورمحسن

مدیر هنری: مجید عباسی
لینوگرافی: هماگرافیک
چاپ: دالاهو
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵، تهران
ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چشمه است.
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۲۹-۳۹۲-۳

تلفن دفتر انتشارات نشر چشمه:

۸۸۹۱۲۱۸۲-۵

دفتر مرکزی و فروش نشر چشمه:

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان وحید نظری، شماره‌ی ۳۵.

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی مرکزی:

تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷.

تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش:

تهران، بزرگراه ستاری شمال، نبش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کورش، طبقه‌ی پنجم، واحد ۴.

تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۸-۹۰

کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن:

تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار فرحزادی، نرسیده به بزرگراه نیایش، خیابان حافظی، نبش خیابان فخار مقدم.

مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲.

۷۵۹۳۵۴۵۵-۷

فهرست

۹	پیش‌گفتار
۱۱	مقدمه‌ی مترجم
۱۷	فصل اول. «بازگشت به خانه»
۲۳	فصل دوم. «بالکان‌ها»
۶۱	فصل سوم. «لهستان»
۹۵	فصل چهارم. «هلند»
۱۲۷	فصل پنجم. «برزیل»
۱۶۷	فصل ششم. «آرژانتین»
۱۹۷	فصل هفتم. «روسیه»
۲۲۹	فصل هشتم. «ترکیه»
۲۶۳	فصل نهم. «ایتالیا»
۳۰۵	سخن پایانی

پیش گفتار

آنچه در این کتاب می‌خوانید، داستان‌هایی است درباره‌ی بی‌رحم‌ترین، وحشتناک‌ترین و پُرشورترین تشکیلات هواداران فوتبال جهان. فکر می‌کردید که انگلیس سرسخت‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین تشکیلات طرف‌داران و تماشاگران فوتبال جهان را دارد؟ دوباره فکر کنید! ما در این داستان کاری کرده‌ایم که دید شما را تغییر می‌دهد؛ به دیدار دسته‌هایی از بچه‌های شرور رفته‌ایم، در قلمرو آن‌ها و تحت شرایط سخت حکم‌فرمایی‌شان، با رهبران تشکیلات آن‌ها دیدار کرده‌ایم که این دیدارها همیشه هم خوب و به‌یادماندنی از آب درنیامدند.

ما گروه کوچکی بودیم — متشکل از من، یک مدیر تولید، یک کارگردان و یک محقق که برای به تصویر کشیدن فعالیت این گروه‌ها و ساخت یک سریال تلویزیونی سفر می‌کردیم — ولی در واقع به سختی و چهارچشمی هوای یکدیگر را داشتیم. چرا که زمان‌هایی می‌رسید که به‌شدت نیاز به حمایت و مراقبت احساس می‌شد. اتفاق افتاد که به ما شلیک کردند، ما را با سنگ زدند، تعقیب‌مان کردند و یا به طرف‌مان گاز اشک‌آور شلیک کردند. تهدیدمان کردند، گل‌گل کردیم و با آن‌ها مشاجره کردیم و همیشه هم می‌دانستیم که ممکن است سالم به خانه برنگردیم.

ما درست یک بازی پیش از آن‌که هولیگان‌های آرژانتینی تا پایان فصل از سفر به شهرهای دیگر به همراه تیم‌های موردعلاقه‌شان منع شوند آن‌جا بودیم و روزهایی را در ایتالیا گذراندیم که در همان ایام، گل‌لیگ به هم ریخت و هولیگان‌ها چند پلیس را کشتند.

در هلند، از ترس جان‌مان فرار را بر قرار ترجیح دادیم و در گالاتاسرای ترکیه از برابر دوربین‌های پلیس متواری شدیم.

به صربستان رفتیم تا با سران تشکیلاتی از هولیگان‌ها که متهم به جنایات جنگی شده بودند از نزدیک ملاقات کنیم و زمانی که در برزیل همراه با یکی از تشکیلات هواداری به سفری برای دیدن مسابقه‌ی تیم آن‌ها می‌رفتیم، شیشه‌ی اتوبوس مان در اثر تیراندازی هواداران دیوانه‌ی تیم حریف خُرد شد. در لهستان هم شورش تمام‌وکمالی را از نزدیک حس کردیم.

ما در کنار کثیف‌ترین تشکیلات هواداری فوتبال و در جایگاه‌های شان در استادیوم‌های مختلف ایستادیم و شنیدیم چگونه از جوانانی که دستورات رهبران آن تشکیلات را بی‌چون و چرا اجرا می‌کنند، بهره‌کشی می‌شود. ما دقیقاً به درون سازمان‌های مخوف آن‌ها راه پیدا کردیم و با سرکرده‌های شان به گفت‌وگو نشستیم.

کار ما درست مثل یک گردباد واقعی بود. طی نود روز از نه کشور گذشتیم، با تشکیلات هواداری فوتبال در آن کشورها آشنا شدیم و سرسخت‌ترین سازمان‌های هولیگان‌ها در جهان را شناختیم. گاهی لبخندی واقعی بر لب داشتیم و زمانی هم از شدت ترس نزدیک بود خودمان را خیس کنیم!

این ماجرای واقعی رویدادهایی است که طی این مدت برای مان اتفاق افتاد. بعضی هایش را دوربین مان ضبط کرد و در بیشترش هم اجازه نداشتیم دوربین را روشن کنیم یا از پخش صحنه‌های ضبط‌شده معذور بودیم. می‌شود گفت که این کتاب، نسخه‌ی تدوین‌نشده‌ی ماجراهای ماست که بی‌شک، پدید آوردنش مثل یک انفجار بزرگ، حسایی سروصدا می‌کند.

مقدمه‌ی مترجم

پرده‌ی اول

تابستان بود. گرم گرم. تابستان ۱۳۶۱؛ مردم ایران دیگر به جنگ و شرایط سخت عادت کرده بودند. جنگ ناخواسته، بخشی از روزمرگی ایرانی‌ها شده بود. زندگی داشت به شرایط عادی‌اش برمی‌گشت و فوتبال یکی از دلخوشی‌هایی بود که می‌توانست عبور از روزهای سخت را آسان‌تر کند. جام جهانی ۱۹۸۲ اسپانیا در همین حال و هوا از راه رسید. جامی که پانولوروسی و ایتالیا داشت، زیکو، سوکراتس و برزیل، میشل پلاتینی، غوغای آبی‌ها و وداع تلخ طلایی‌ها در کنار جنگ تمام‌عیار و بی‌نظیر آلمان با فرانسه در نیمه‌نهایی، همه و همه دست به دست هم می‌دادند تا شوق کودکان به فوتبال را در من بیشتر و بیشتر کنند. بی‌شک هزاران کودک دیگر مثل من، همان روزها وزیر آفتاب گرم تهران، خواب کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر را با شبیه‌سازی بازی برزیل و ایتالیا آشفته می‌کردند. ریشه‌های علاقه به این بازی زیبا و دوست‌داشتنی از همان روزها بود که جایش را در وجودم محکم می‌کرد. مجال دیدن فوتبال‌های ناب از تلویزیونی که هنوز مجید وارث بهترین گزارشگر فوتبالش بود و چشیدن طعم پیروزی و شکست تیم‌هایی که هنوز نمی‌دانستی کدام‌شان فردای دیدن بازی به تاریخ می‌پیوندد و کدام‌شان تا همیشه در یادت به یادگار می‌ماند، بزرگ‌ترین دستاورد اولین جام جهانی زندگی‌ام بود. فوتبال، آرام آرام جزئی ثابت از زندگی‌ام می‌شد...

پرده‌ی دوم

باز هم تابستان. باز هم فوتبال. صبح تاشب؛ بی‌وقفه و نفس‌گیر. همسایه‌ها از سروصدا مان به ستوه می‌آمدند و آرزو می‌کردند اول مهر زودتر برسد و از شر فوتبال‌های خیابانی راحت شوند. دیگر تمایلات رنگی هم به بخشی جدی از هواداری فوتبال‌مان وارد شده بود و دیدن بازی‌های زیبای جام باشگاه‌های تهران و پیگیری نتایج آن بازی‌ها یکی از جدی‌ترین سرگرمی‌های مان بود. انتظار کشیدن و صف بستن برای خریدن کیهان ورزشی و دنیای ورزش صبح‌های شنبه که تنها رسانه‌های ورزشی مکتوب آن سال‌ها بودند هم بخشی از همین شادمانی‌های جدی کودکانه بود. دیدن یک جدال مردانه‌ی فوتبال از تیم محبوبم و چشیدن تجربه‌ی ناب پیروزی می‌توانست لذت تعطیلات آن تابستان گرم را دوچندان کند. سیزده‌ساله بودم که ایبت استادیوم آزادی با سکوهای پُر از جمعیتش برای نخستین بار مسحورم کرد. تابستان گرم ۱۳۶۶ و بازی پرسپولیس با راه‌آهن که گر به‌سیاه آن سال‌های قرمزها بود. نشستن در جایگاه کناری تیغوسی‌ها و دیدن آن شور و غوغایی که با به گل نرسیدن تیم پروین بیشتر هم می‌شد، فراموش‌نشدنی است. پرسپولیس گل نمی‌زد و هوادارانش هم سکوها را ترک نمی‌کردند. تماشای ده دقیقه‌ی پایانی به شکل ایستاده و با دلهره به پایان نزدیک می‌شد که تک‌گل محمد پنجعلی نگذاشت اولین ضیافت فوتبال‌ام بی‌گل و شادی تمام شود. سرگرمی تازه، سوژه‌ی جدید داستان شده بود...

پرده‌ی سوم

سرماي هوا حسابی استخوان‌ها را قلقلک می‌داد. تازه اگر مجبور بودی چند ساعت در سایه و در طبقه‌ی دوم استادیوم آزادی روی آن سکوهای سیمانی لخت و عور هم بنشینی که دیگر هیچ‌ادی ماه ۱۳۷۳؛ روزهای شیرین و تلخ دانشجویی؛ پذیرش آرام مسئولیت‌های بزرگ‌تر در زندگی و البته ریختن رنگ دلنشین فوتبال به یکتواختی‌های خاکستری، تمام داستان آن دوران بود. به استادیوم رفتن و لمس کردن هیجان دلخوشی شیرینی بود که اگر طعم دربی هم به آن اضافه می‌شد، لذت سپری کردن آن تفریح دلچسب را شیرین‌تر هم می‌کرد. و دربی ۱۵ دی ۷۳، یکی از همان چاشنی‌های لذیذ بود. پناستی فرشاد پیوس، ضربه‌ی سر بهزاد داداش‌زاده که زیر تاق دروازه‌ی آبی‌ها نشست و گرگ‌ری‌های رضا شاه‌رودی با

محمد تقوی که سرانجام به اخراج مالدینی ایرانی انجامید، بخشی از داستان آن جنگ قرمز و آبی بود اما داستان تازه داشت شروع می‌شد. سرخ‌ها که سودای جشن پیروزی پُرکلی را در سر داشتند، با یاغی‌گری ستاره‌ی جوان آن روزها و توفان دهن‌دقیقه‌ای استقلال که با پناستی صادق ورم‌زیار و گل دقایق پایانی ادموند اختر به اوج رسید، قافیه را باخفتند و ناگهان با مشت مجتبا محرمی بر صورت امیر قلعه‌نویی فوران کردند و به زمین ریختند تا داوری را که فکر می‌کردند مقصر اصلی باخت‌شان است ادب کنند. باقی ماجرا را هم که همه می‌دانند؛ هجوم هواداران یاغی پرسپولیس به میدان، فرار داور نگون‌بخت و به هم ریختن اوضاع که تا بیرون از استادیوم هم ادامه یافت و به پیروزی سه بر صفر استقلال با رأی فدراسیون و محروم شدن نُه بازیکن منجر شد. فرهنگ و واژگان جدیدی به ورزش ایران وارد شد؛ تماشاگر‌نماها نماد یاغیان افسارگسیخته‌ای شدند که نظم را بر نمی‌تاییدند و تصمیمات داور را قبول نداشتند. می‌گفتند این‌ها نسخه‌ی ایرانی‌شده‌ی «هولیگان»‌های خارجی‌اند. عزم همگانی برای سرکوب آتش افروزان روی سکوها آغاز شد. استادیوم‌ها به تسخیر دکل‌های بلند و بدقواره‌ای درآمد که ده‌ها دوربین نصب‌شده روی آن‌ها، سکوها را رصد می‌کردند و از آن بدتر، بوقچی‌هایی که تا دیروز وظیفه‌ای جز تهییج تماشاگران برای تشویق نداشتند تبدیل به «لیدر»‌هایی شدند که باید فرهنگ هواداری درست را ترویج می‌کردند غافل از این‌که...

قافله‌ی تماشاگری خودجوش فوتبال در ایران، با آن همه سابقه‌ی درخشان و روزهای به یادماندنی، ناگهان به بی‌راهه رفت و سر از ناکجا درآورد...

برده‌ی چهارم

سرمای استخوان‌سوز همه‌ی آن‌هایی را که از نیم‌کره شمالی به افریقای جنوبی آمده‌اند غافلگیر کرده. گرما در تهران و در روزهای آخرین ماه بهار ۱۳۸۹ نوید تابستانی داغ را می‌دهد ولی این جا در ژوهانسبورگ، سرما پوست و گوشت را درمی‌نوردد و به استخوان می‌رسد. غوغای جام جهانی ۲۰۱۰ در سرزمین نلسون ماندلا، شب‌های زیر صفر درجه‌ا را داغ می‌کند و تویی که روزی با دیدن جام جهانی دلت هُزی می‌ریخت و بودن در این جشن بزرگ را در رؤیاهایت می‌دید، حالا از میان این همه هیاهو برای روزنامه‌ی گل مطلب

می‌فرستی و برای چند شبکه‌ی رادیویی و تلویزیونی گزارش تهیه می‌کنی. بهار می‌رود و تابستان می‌آید اما این جا در جنوب کره‌ی زمین، زمستان بیداد می‌کند. ترک ژوهانسبورگ شلوغ و سفر به کیپ تاون زیبا، تحمل سرمای افریقایی را آسان‌تر می‌کند.

گرین پوینت باشکوه، نشسته بر کنار اقیانوس اطلس، میزبان چند بازی از جام افریقایی است. آن سوتر در هتل روبه‌روی استادیوم اتاقی می‌گیری و با تماشاگران پُرشور آرژانتینی هم‌خانه می‌شوی. هیاهوی‌شان شهر را به هم ریخته. پلیس آرزو می‌کند زودتر شرشان را کم کنند تا این که خبر می‌رسد هواداران باشگاه ایندپندینته به هواداران باشگاه بوکا جونیورز حمله کرده و در این درگیری، یک طرف‌دار ۵۷ ساله‌ی بوکا جونیورز را به شدت کتک زده‌اند. فردای آن روز، آرژانتین با چهار گل به دست ژرمن‌ها تحقیر می‌شود و چند ساعت بعد هوادار بوکا به مرگ سلام می‌کند. می‌گویند لوییز فورلزا در اثر حمله‌ی قلبی مُرده اما تمام خبرنگاران آرژانتینی می‌گویند کتک خوردن از هواداران یاغی تیم حریف موجب وخامت حال فورلزای نگون‌بخت شده. شاید این اولین کشته‌ی لژیونر فوتبال آرژانتین باشد که قربانی خشونت هولیگان‌های هموطنش شده؛ یکی از آن ۲۴۱ نفری که طی ۸۸ سال گذشته بر سر فوتبال جان باخته‌اند.

آرژانتینی‌ها، شکست خورده و غمگین به خانه برمی‌گردند. جای آن‌ها اروگونه‌ای‌ها و هلندی‌ها به کیپ تاون می‌ریزند؛ سرشار از شادی و سرخوشی. نارنجی‌ها به راحتی اروگونه‌ی شگفتی‌ساز را شکست می‌دهند و باز داستان غم و شادی تکرار می‌شود. مهمانی افریقایی با تاج‌گذاری ماتادورها در ژوهانسبورگ به پایان می‌رسد و توبه خانه برمی‌گردد؛ با کوله‌باری از خاطره، تجربه‌های ناب و نادر و غم تمام شدن لذتی که چشیدنش مزه‌ی ویژه‌ای داشت اما زندگی فوتبالی هنوز ادامه دارد...

اولین بار که متن و عنوان اصلی این کتاب را دیدم، ترکیبی از تردید و اطمینان به سراغم آمد. تردید به این خاطر که موضوع نگاهی جامعه‌شناسانه و دقیق‌تر به زندگی و منش‌های هولیگان‌ها می‌توانست پنجره‌ای به بخش تاریک و نه‌چندان جالب فوتبال جهان باز کند اما پرده‌برداری از همین تاریکی‌ها هم برای خودش جذابیت‌های فراوانی داشت که برای ترجمه‌ی این اثر، ثابت‌قدم‌ترم می‌کرد.

کتابی که می‌خوانید داستان یک گروه برنامه‌ساز تلویزیونی انگلیسی است که در مجموعه‌ای دیگر، زوایای تاریک‌وروشن زندگی هولیگان‌های تیم‌های بریتانیایی را به تصویر کشیدند و پس از روبه‌رو شدن با استقبال فراوان، فقط طی نود روز به نه کشور جهان سفر کردند تا اثرشان را جهانی کنند. سریالی که آن‌ها ساختند از شبکه‌های کابلی مختلفی در داخل و خارج از بریتانیا روی آنتن رفت تا این‌که دومینیک آتون، روزنامه‌نگار برجسته‌ی بریتانیایی که در رسانه‌های مشهوری چون گاردین، میرور و اکسپرس کار کرده این مجموعه را روی کاغذ آورد و در سال ۲۰۰۹ در کتابی به نام *The World's Real Football Factories* منتشرش کرد. کرواسی، صربستان، لهستان، هلند، برزیل، آرژانتین، روسیه، ترکیه و ایتالیا، نه کشوری هستند که تشکیلات هواداری تیم‌های فوتبال‌شان در این کتاب معرفی شده‌اند.

شاید جالب‌ترین دستاورد ترجمه‌ی این کتاب، پی بردن به این نکته باشد که تشکیلات هواداران فوتبال در کشورهای مطالعه‌شده در این کتاب، بسیار سازمان‌یافته‌تر و منظم‌تر از چیزی است که باشگاه‌ها و هواداران تیم‌های فوتبال در کشورمان با نام جمعیت‌ها و کانون‌های هواداری تشکیل داده و می‌دهند. و البته از آن مهم‌تر شاید مقایسه‌ی رفتارهای تماشاگران ایرانی با خارجی‌ها باشد؛ کتاب را یک‌بار بخوانید تا دوباره به این نکته پی ببرید که تماشاگران ایرانی از بهترین تماشاگران فوتبال جهان هستند.

همیشه کتاب‌هایی را که پاورقی‌های مفصل و متنوعی داشته دوست داشته‌ام. هم‌زمان با ترجمه‌ی این کتاب هم حس کردم شاید لازم باشد بعضی از واژه‌ها، نام‌ها و رویدادها را بیشتر موشکافی کرد. پی‌نوشت‌های پایانی هر فصل، نتیجه‌ی همین علاقه است که امیدوارم مجموعه‌ی خوبی برای درک بیشتر موضوعات مطرح‌شده در متن کتاب از آب درآمده باشد.

چند ماه بعد از انتشار این کتاب بود که مشخصاتش را در اینترنت پیدا کردم تا این‌که اصل کتاب با مهربانی و پیگیری دوست عزیزم احسان محمدی فاضل از خارج از کشور تهیه و برایم فرستاده شد. سفر به جام‌جهانی افریقای جنوبی در تابستان ۲۰۱۰ و دیدن رفتارهای تماشاگران کشورهای مختلف هم انگیزه‌ام را برای ترجمه‌ی این اثر بیشتر کرد تا این‌که محبت‌های مسئولین محترم نشر چشمه و سعه‌ی صدر بهرنگ کیانیان عزیز راه را

برای انتشار این اثر هموار کرد. بی‌تردید این مجال برای سپاس‌گزاری از تمام این دوستان، همسر عزیزم الهام کاظمی مجرد و دختر مهربانم خانه که در روزها و شب‌های ترجمه‌ی این اثر همراهی‌ام کردند غنیمتی گران‌بهاست تا بگویم دوست‌شان دارم.

وحید نمازی

فروردین ۹۱

این کتاب را دومینیک آتون، روزنامه‌نگار برجسته‌ی بریتانیایی که برای روزنامه‌ها و مجلات شهری چون میرور، گاردین و اکسپرس کار کرده به رشته‌ی تحریر درآورده و در این راه، تیم رسانه‌ای تهیه‌کننده‌ی برنامه‌ی تلویزیونی کارخانه‌های واقعی فوتبال در جهان به او کمک کرده‌اند. شخصیت استن هم در این کتاب، تلفیقی است از چند شخصیت از اعضای تیم تهیه‌کننده (همچون دنی و پیتز) که به منظور ایجاد روندی ساده‌تر در فهم رویدادها و وقایع به یک شخصیت واحد تبدیل شده است.